

مجله زبان و ادبیات عربی (مجله ادبیات و علوم انسانی سابق) (علمی- پژوهشی)، شماره شانزدهم- بهار و تابستان ۱۳۹۶

دکتر موسی پرنیان^۱ (استادیار زبان و ادبیات فارسی دانشگاه رازی، کرمانشاه، ایران، نویسنده مسئول)
دکتر حدیث دارابی^۲ (دکتری زبان و ادبیات عربی و استاد مدعو دانشگاه رازی، کرمانشاه، ایران)

مقایسه مضامین اعتراض در اشعار سیاسی و اجتماعی أمل دنقل و فرخی یزدی

چکیده

أمل دنقل و فرخی یزدی از شاعران برجسته و سرشناس معاصر مصری و ایرانی هستند که هر دو به عنوان شاعرانی متعهد و ملتزم، اشعارشان را در خدمت بیان درد و رنج‌های مردم جامعه خود، قرار داده‌اند و در این راه از سلاح قلم به بهترین شکل استفاده کرده‌اند. آنان در اشعارشان برای بیداری مردم از خواب غفلت، فریاد اعتراض بر آورده و در برابر ظلم حکام جبار که مردم روزگارشان را به ستوه آورده‌اند، قد علم کرده‌اند. آن‌ها برای بیان اعتراض خود نسبت به اوضاع سیاسی و اجتماعی از مضامین یکسانی چون: اعتراض به نبود آزادی، انتقاد از بی‌کفایتی حاکمان، دعوت به قیام و مبارزه با خودکامگی استفاده کرده‌اند. در این مقاله سعی شده است با روش توصیفی-تحلیلی که اشتراکات موجود و شیوه واکنش دو شاعر برجسته در حوزه «شعر اعتراضی» بررسی شود و بر اساس بررسی‌های صورت گرفته در این مقاله، مشخص شده که أمل دنقل و فرخی یزدی به عنوان دو شاعر متعهد، هر دو از مضامین یکسانی برای بیان اشعار خود استفاده کرده‌اند. نگارندگان در این مقاله بر آن هستند تا با معرفی دو شاعر و بررسی اوضاع سیاسی و اجتماعی حاکم بر عصر آنان، اشعار آنان را از زاویه «شعر اعتراضی» و به صورت تطبیقی بررسی کنند.

کلیدواژه‌ها: أمل دنقل، فرخی یزدی، شعر اعتراضی، اوضاع سیاسی و اجتماعی.

مقدمه

بررسی ادبیات هر عصری مستلزم آشنایی با شرایط و اوضاع و احوال جوامعی است که ادیبان و شاعران در آن زندگی می‌کردند. با توجه به موقعیت سیاسی، جغرافیایی و دینی مشابه

تاریخ دریافت: ۱۳۹۵/۸/۱۷ تاریخ پذیرش: ۱۳۹۶/۳/۳۰

1. dr.mparnian@yahoo.com

2. hadisdarabi67@yahoo.com پست الکترونیکی:

ایران و مصر، این دو کشور، سرنوشت مشترکی داشته‌اند و همواره بیگانگان و کشورهای غربی به این دو کشور چشم طمع داشته‌اند. در طول قرون گذشته، همزمان با وقوع تحولات بی‌سابقه در عرصه جهانی، رفته رفته، قشر روشنفکر این جوامع درصدد انتقاد از وضعیت سیاسی حاکم بر این کشورها و شرایط اجتماعی مردم برآمدند و عرصه ادبیات را به‌عنوان جولانگاه خویش برگزیدند و خشم حاصل از لگدکوب شدن عزت قومی و ملی را با اعتراض به اوضاع جامعه، در قالب ادبیات نشان دادند و آن را به‌عنوان حربه‌ای پویا و تأثیرگذار در فعالیت اجتماع و بالطبع تأثیرپذیر از جریان‌های سیاسی، اجتماعی، فرهنگی و اقتصادی به کار گرفتند. (نک: گودرزی، ۱۳۸۷: ۱۶۳-۱۶۴)

در این میان می‌توان از امل دنقل و فرخی یزدی، نام برد که «شعر اعتراضی» به شکل برجسته‌ای در جای جای اشعارشان به چشم می‌خورد.

سؤالات پژوهش

این مقاله در پی پاسخگویی به این سؤالات است:

- ۱- بازتاب اوضاع اجتماعی و سیاسی در اشعار این دو شاعر چگونه است؟
- ۲- پدیده شکست چگونه در شعر آن‌ها تجلی پیدا کرده است؟
- ۳- از چه موضوعات و مفاهیمی برای بیداری مردم بهره جسته‌اند؟

اهمیت و ضرورت پژوهش

از آنجایی که این پژوهش در حیطه ادبیات تطبیقی است، سبب آشنایی مخاطبان با اندیشه و ادبیات دیگر ملت‌ها می‌شود و زیبایی ذوقی و ادبی جوامع مختلف را جلوه‌گر می‌کند. آشنایی بیشتر با ادبیات معاصر و پژوهش تطبیقی ضرورت چنین تحقیقی است.

پیشینه پژوهش

پیرامون امل دنقل و فرخی یزدی به صورت مجزا مقالات زیادی نوشته شده است، که به تعدادی از آن‌ها اشاره می‌شود. از جمله: محمود رضا توکلی (۱۳۹۰) «بررسی تطبیقی تجلی عشق به میهن در اشعار فرخی یزدی و معروف الرصافی»؛ فرخنده سهرابی و یحیی معروف (۱۳۹۳) «بررسی نماد خورشید در شعر امل دنقل و شفیع کدکنی»؛ صحبت اله حسنونند

(۱۳۹۴) «بررسی تطبیقی جلوه‌های پایداری در شعر فرخی یزدی و عبدالرحمن یوسف»؛ یداله بهمنی مطلق و علی پورطریفی (۱۳۹۱) «تحلیل مقایسه مضامین برجسته شعر فرخی یزدی و عارف قزوینی».

اما تاکنون هیچ پژوهش تطبیقی در مورد این دو شاعر صورت نگرفته است و این پژوهش اولین مقاله تطبیقی در مورد این دو شاعر است.

شعر اعتراض

شعر اعتراض، سرپیچی و عصیان در برابر بیداد و نارواست، با داشتن این احساس و هوشیاری عمیق که در ادامه این وضع، نامعقول و تغییر دادن آن ضروری است و با اطمینان از امکان تغییر موجود. این گونه شعر غالباً بیان رنج و ستم و سپس اعتراض، خشم و عصیان است، ولی برای مؤثر واقع شدن بایستی تلاش، تغییرآفرین باشد و به یک نظریه انقلابی و دارای محتوای اجتماعی مسلح گردد. در این صورت خود را شعری مردمی خواهد یافت (درویش، ۱۹۷۱: ۲۷۱). این شعر می‌تواند با برانگیختن، بسیج کردن، ایجاد هوشیاری قومی و وطنی و گرایش اندیشه عمومی به سمت قیام به مسئله مبارزه و در نتیجه، اصلاح رژیم یا وقوع و پیروزی انقلاب کمک کند (کنفانی، ۱۹۶۸: ۵).

مختصری از زندگی نامه دو شاعر

فرخی یزدی

میرزا محمد متخلص به فرخی، فرزند ابراهیم سمنساری یزدی، در سال ۱۲۶۸ هـ در یزد دیده به جهان گشود (مسرت، ۱۳۸۴: ۴۷). او بخشی از تحصیلات مقدماتی خود را در مدرسه «مرسلین» یزد گذراند. همزمان با شروع نهضت مشروطه، فرخی در حمایت از مشروطه‌خواهان به گروه‌های آزادی‌خواه و دموکرات یزد پیوست. در جریان به توپ بسته شدن مجلس و شروع استبداد صغیر در زمان محمد علی شاه، او همچون حوادث سیاسی گذشته با زبان آتشین شعر به انتقاد از عملکرد شاه مستبد پرداخت. (فرخی یزدی، ۱۳۸۹: ۱۸۸)

فرخی در کنار شعر، از سال ۱۳۰۰ هـ، با انتشار روزنامه «طوفان» وارد عرصه روزنامه‌نگاری شد و همچون اشعارش، تیتراها و مقالات تند را در دفاع از حقوق ملت و مبارزه با استبداد

در این روزنامه منتشر کرد. تشکیل فراکسیون اقلیت مجلس، اعتراض علیه استبداد رضاخان و ... از مهم‌ترین فعالیت‌های او در این دوره بود. (همان: ۵۸)

او در سال ۱۳۱۶، به اتهام بدهی در زندان قصر حبس شد و در تمام مدت حبس، همواره با سرودن اشعار انتقادآمیز بر مواضع آزادی‌خواهانه خود تأکید کرد تا اینکه در سال ۱۳۱۸، دژخیمان وارد زندان شدند و پس از کشمکش طولانی و نفس‌گیر با تزریق آمپول هوا او را کشتند. (سپانلو، ۱۳۷۵: ۱۸)

أمل دنقل

أمل دنقل در سال ۱۹۴۰ م در روستای القلعه، نزدیکی شهر قنا در مصر به دنیا آمد. (مجلسی، ۲۰۰۷: ۹) او در سال ۱۹۵۸ م، وارد دانشگاه شد و کارمند دادگستری شد و سپس به انجمن‌های ادبی پیوست و اشعارش را در روزنامه‌های الأهرام، روزالیوسف و المجله منتشر کرد. (همان: ۳۷) او تمدن گذشته را سرچشمه ارزش معنوی و فنی اشعار خود می‌داند و معتقد است اگر پیوند شاعر معاصر با تاریخ ملی و میراث ادبی قطع شود، نمی‌تواند با مردم عصر خود، ارتباط خوبی برقرار کند. (الجیومی، ۲۰۰۱: ۱۱۴) همچنین او به تاریخ کهن، ادیان و اسطوره‌های ملی باستان توجه خاصی داشت و آن را یکی از بن‌مایه‌های شعری قرار داد. (المساوی، ۱۹۹۴: ۱۴۲) در نهایت او در سال ۱۹۸۳ م، در قاهره چشم از جهان فرو بست.

بن‌مایه‌های مشترک اوضاع سیاسی در اشعار امل دنقل و فرخی یزدی

وطن‌دوستی

هر انسان آزاداندیش و میهن‌پرستی، نسبت به سرنوشت سرزمین خود احساس تعهد و وظیفه می‌کند و در این رابطه با تمام توان به دفاع از میهنش می‌پردازد. شاعران در سروده‌های میهن، گاه از عشق خود به مام وطن سخن می‌گویند و گاه آمادگی خود را برای جانفشانی در راه آن یادآور می‌شوند، زمانی به حال اسفبار آن می‌پردازند و زمانی دیگر مجموعه‌ای از مسائل را مطرح می‌کنند. (آباد، ۱۳۸۰: ۳۴۸)

در ایران بر اثر پیدایش نهضت مشروطه حس همبستگی ملی در میان مردم شکل گرفت و بر پایه آن عشق به وطن بعنوان تعلق به سرزمین یا کشوری واحد بوجود آمد.

در مصر و سایر کشورهای عربی نیز وطن در دوره معاصر مفهوم جدیدی به خود گرفت. (نجاتی، ۱۳۵۱: ۳۵)

عشق به وطن، موضوع بسیاری از اشعار أمل دنقل و فرخی یزدی است و بخش گسترده- ای از اشعار آن‌ها را به خود اختصاص داده است. أمل دنقل در پرداختن به مسائل وطنی و قومی، اسلوبی خاص و متمایز از دیگر شاعران بکار گرفته است. قصاید او سرشار از انقلاب و تمرد است به طوری که عشق به وطن در اشعار او رنگ خشم و غضب به خود گرفته است. به همین دلیل است که «فاروق شوشه» قصاید او را «الحراب المدبیه» یعنی «نیزه‌های بران» نامیده است. (درباله، ۲۰۰۵: ۲۰۱)

دنقل در قصیده «الأرض و الجراح لاینفتح» که در سال ۱۹۶۶م، یک سال قبل از شکست ژوئن ۱۹۶۷، اعراب در برابر اسرائیل سروده، از وقوع این شکست خبر داده است. او در این اشعار وطنش را که از یک سو، گرفتار طمع غاصبان و متجاوزان خارجی شده و از سوی دیگر در معرض خیانت خائنان و مزدوران داخلی قرار گرفته، با اوصافی تکان دهنده به تصویر می- کشد:

الأرض مازالت، باذنیها دم من قرطها المنزوع
 فهقه اللصوص تسوق هودجها و تتركها بلا زاد
 تشد اصابع العطش الممیت علی الرمال
 تضیع صرختها بحمحمه الخیول
 الأرض ملقاء علی الصحراء ظامئه
 و تلقی الدلو مرات و تخرجه بلا ماء
 تزحف فی لهیب القیظ
 تسأل عن عدوبه نهرا
 والنهر سممه المغول
 و عیونها تخبو من الإعباء، تستقی جذور الشوك
 تنتظر المصیر المرّ یطحنها
 الذبول (أمل دنقل، بی تا: ۱۵۴)

ترجمه: هنوز از گوش‌های زمین که گوشواره‌هایش کنده شده (ربوده شده) خون جاری است. قهقهه دزدان، کجاو‌اش را به پیش می‌راند و او را بدون توشه، رها می‌کند. انگشتان تشنگی مرگبار بر روی شن‌ها گره می‌خورد. فریادهایش را شبیه اسبان نابود می‌کند. زمین در حالی که تشنه است بر روی صحرا افتاده است. سطل را بارها (به میان چاه) می‌اندازد و آن را بدون آب بیرون می‌آورد. در شعله گرمای سوزان می‌خزد. از رود گوارایش سراغ می‌گیرد و رود را مغولان مسموم کردند. چشمه‌هایش از خستگی و ناتوانی بر هم می‌افتد، از ریشه‌های خار طلب آب می‌کند. سرنوشت تلخ را انتظار می‌کشد، پژمردگی او (زمین) را نابود می‌کند. دنقل در این قصیده، زمین را به زنی تشبیه کرده که دزدان به او حمله کرده‌اند و گوشواره‌هایش را ربوده‌اند. در این سروده «ارض» رمز مصر است که در زمان حاضر دچار ضعف و خواری شده است، «قرط» (گوشواره) نماد صحرای «سینا» است که به اشغال نیروهای اشغالگر صهیونیستی درآمده است. «لصوص» (دشمنان) نماد دشمن اسرائیلی است. «نهر» هم نماد خیر و برکت و روزی است که توسط مغولان (دشمن اسرائیلی) مسموم و نابود شده است. در این قصیده، شاعر از «زمین» یعنی امت‌های عربی بویژه مصر سخن می‌گوید. مقصود از عبارت «الجرح الذی لا تفتح» (دملی که سر باز نمی‌کند)، بر اساس ساختار تراژدی گونه قصیده، عقب ماندگی، ضعف و خواری ملت‌های عربی است که مانند زخم و دملی کشنده در پیکره امت‌های عربی بوجود آمده و رشد کرده و نیازمند درمان است.

او در قصیده «لا أبکیه» از اصالت مصر سخن می‌گوید و به آن افتخار می‌کند و ملت صبور مصر را که بخاطر وطن متحمل رنج‌ها و دردهای فراوان شدند، ستایش می‌کند:

۱. مصر لا تبداً من مصر القریبۃ
 ۲. إنها تبدأ منذ انطبعت
 ۳. ثوبها الأخضر لا یبلی، إذا
 ۴. إنها لیست عصوراً فهی الكل
 ۵. أرضها لا تعرف الموت فما المو
- إنها تبدأ من أحجار طبیئۃ
قدم الماء علی الأرض الجدیئۃ
خلعتہ رفت الشمس ثقبه
فی الواحد، فی الذات الرحیئۃ
ت إلا عوده ... اخری ... قریئۃ

(أمل دنقل، بی تا: ۶۹-۷۰)

ترجمه: ۱. مصر از مصر نزدیک پدید نیامده است. (به تازگی بوجود نیامده است)، بلکه از سنگ‌های طیبه (مدینه) بوجود آمده است.

۲. مصر در زمانی که گام‌های آب بر روی زمین خشک و بی‌آب و علف سرشته شد، بوجود می‌آید.

۳. لباس سبزش کهنه نمی‌شود، هنگامی لباس سبزش را از تنش درمی‌آورد، خورشید سوراخ‌های آن را رفو می‌کند.

۴. مصر دوران‌ها نیست، مصر همان کلی در واحد در وجود گسترده است.

۵. زمینش مرگ را نمی‌شناسد. پس مرگ نیست مگر بازگشت دیگری که نزدیک است.

عشق به وطن نیز در دیوان فرخی یزدی، به نحو چشم‌گیری دیده می‌شود. او بسیار خرسند است از اینکه ملت نجیب ایران او را وطن پرست می‌دانند:

ملت نجیب ایران خوانده با یقین و ایمان شاعر سخن شناسم، سانس وطن پرستم

(فرخی یزدی، ۱۳۸۹: ۱۶۷)

همچنین او همیشه از گذشته ایران با افتخار یاد می‌کند و شخصیت‌های اسطوره‌ای ایران را به منزله نماد در شعر وطنی خود بکار می‌گیرد:

آخر ای بی‌شور مردم عرق ایرانی کجاست شد وطن از دست آیین مسلمانی کجاست

حشمت هرمز چه شد شاپور ساسانی کجاست سنجر سلجوق کو منصور سامانی کجاست

(همان: ۱۸۷)

به تعبیر دیگر، در اندیشه فرخی، وطن ایران یعنی ایران باستان:

این همان ایران که منزلگاه کیکاوس بود خوابگاه داریوش و مأمن سیروس بود

جای زال و رستم و گودرز و گیو و طوس بود نی چنین پامال جور انگلیس و روس بود

(همان: ۱۹۰)

در واقع فرخی، مربعی ترکیبی دارد که اسلام-ایران نام دارد و در آنجا فرهنگ دینی و ملی را کاملاً با هم تلفیق کرده است:

ای وطن پرور ایرانی اسلام پرست همتی از آن که وطن رفت چو اسلام ز دست

(فرخی یزدی، ۱۳۸۹: ۱۹۱ و ۱۹۲)

در این ابیات، فرخی با گریز زدن به تاریخ پرافتخار ایران و یادآوری عزت و غرور، او را تحریض و تشویق می‌کند تا برای دفاع از وطنش برخیزد و تلاش کند. می‌توان گفت که عشق به وطن در اشعار این دو شاعر با تلاش برای بیداری همت و غیرت هموطنانش همراه است و آنان در این گونه اشعارشان مردم را به مبارزه دعوت می‌کنند.

آزادی‌خواهی و اعتراض به استبداد

برخی از اندیشمندان و متفکران مصری، فقدان آزادی را در کنار عواملی چون: فساد اقتصادی، فساد سیاسی، گسترش فقر و ... از دلایل عمده قیام مردم علیه نظام حاکم قلمداد کرده‌اند. (عبدالکریم، ۲۰۲۱: ۴۱)

أمل دنقل و فرخی یزدی بعنوان شاعرانی متعهد و مبارز، همواره در اشعار خود، فریاد آزادی‌خواهی و مبارزه با استبداد را سر داده‌اند. امل دنقل از آزادی سخن می‌گوید و آزادی را همچو نوری می‌بیند که در پشت دیوارهای سخت و سنگدل اسیر شده است:

كنتُ لا أحملُ إلا قلمًا بين ضلوعي

كنتُ لا أحملُ إلا قلمی

فی یدی: خمس مرایا

تعكس الضوء الذی یسری إليها من دمی

آه ... ما أقبی الجدر

عندما ینهض فی وجه الشروق

ربّمانفق کلّ العمر کی نثقب ثغرة

لیمرّ النور للأجیال مرّة

ربّما لو لم یکن هذا الجدار

ما عرفنا قيمة الضوء الطلیق!! (أمل دنقل، بی تا: ۲۹۲-۲۹۹)

ترجمه: من جز قلبم در سینه‌ام چیزی حمل نمی‌کردم. من جز قلمم چیزی حمل نمی‌کردم. در دستم پنج آینه است که نور را منعکس می‌کند. نوری که خون من در آن جریان دارد. آه این دیوار چقدر سخت و بی‌رحم است. هنگامی که در برابر طلوع خورشید می‌ایستد. چه بسا تمام

عمر را صرف این می‌کنیم تا روزنه را (در این دیوار) ایجاد کنیم. تا برای نسل‌های (آینده) نور بار دیگر (از این دیوار) عبور کند. چه بسا اگر این دیوار نبود ما ارزش نور رها و آزاد را نمی‌فهمیدیم.

در حقیقت دنقل در این شعر، از آگاهی و بیداری درونی خودش صحبت می‌کند و انگشتانش را که به واسطه آنان قلم به حرکت درمی‌آید، همچون آینه‌ای شفاف و صیقلی می‌داند که تمامی مسائل و امور را منعکس می‌کند. همچنین او آزادی را همچون نوری می‌داند که چراغ مسیر انقلاب و پیروزی است. از طرف دیگر او برای نشان دادن استبداد و خفقان حاکم بر جامعه از نماد «دیوار» استفاده کرده است. در بخش دیگر او اذعان می‌کند که تمام عمرش را برای ایجاد روزنه نور (آزادی) در جامعه، صرف کرده است.

دنقل در قصیده دیگری به نام «العشاء الأخير» که در سال ۱۹۶۳م، سروده است، از استبداد و خفقان حاکم بر جامعه مصر انتقاد می‌کند. او معتقد است که نبود آزادی او را به شدت آزرده خاطر کرده، به طوری که حتی قدرت لبخند زدن را نیز از او گرفته است:

أعطني القدرة حتى أبتسم
عندما ينغرس الخنجر في صدر المرح
و يدب الموت، كالقنفذ في ظل الجدار
حاملاً مبخرة الرعب لأحدق الصغار
أعطني القدرة حتى لا أموت
منهكاً قلبي من الطرق على كل البيوت
علني في أعين الموتى أرى ظل ندم
فأرى الصمت كعصفور صغير

ينقر العينين و يعوى

فی ثنایا کُلِّ فم. (أمل دنقل، بی تا: ۲۹۲-۲۹۹)

ترجمه: به من نیرو بده تا بتوانم لبخند بزنم، هنگامی که خنجر در سینه با نشاطم فرومی‌رود و مرگ مانند جوجه تیغی بر سایه دیوار می‌خزد، در حالی که دربردارنده ترس و وحشت برای چشم‌های کودکان است، به من قدرت بده تا نمیرم، قلبم خسته شده از کوبیدن بر (در) خانه‌ها،

شاید در چشم‌های مردگان، سایهٔ پشیمانی را ببینم، پس سکوت را می‌بینم که همچون گنجشکی کوچک چشمان و قلب را سوراخ می‌کند و در همهٔ دهان‌ها ناله می‌کند.

شاعر در این اشعار از تلاش خودش که برای آگاهی و بیداری مردم بی‌نتیجه مانده سخن می‌گوید. او برای نشان دادن این مسئله، «کوبیدن بر در خانهٔ مردم» را کنایه از آگاه کردن مردم آورده است. در واقع هر چه قدر که او در خانهٔ آنان را به صدا درمی‌آورد، بی‌فایده است و مردم‌متنبه نمی‌شوند. به همین دلیل درخواست می‌کند که قدرت و توانای به او داده شود تا این وضعیت تأسف بار را تحمل کند.

در بخش دیگر این قصیده، شاعر، استبداد و نبود آزادی را محدود به زمان حاضر نمی‌داند، بلکه سرچشمهٔ استبداد را از دیرباز و از زمان ممالیک می‌داند:

الرياح اختبأت في القبو حتى تستريح
فيه من أرجحة الأجساد فوق المنشقة
و وقفنا نحرس الباب و نحني الأروقة
بينما خيل المماليك تدق الأرض بالخطو الجموح
يقتفون الأثر
يسألون الدرب عن خطوة ریح فيه، عن آية ریح
فنغض البصر
و مضوا، و السنبك المجنون يهوى، فيصب الشرر
و تواروا في الحواری الضيقة
نحن عدنا نحمل البشري لها
و هتفنا باسمها
و هزرنا كتفها، عبثا
و تدلت رأسها في راحتينا ميتة. (همان: ۲۲۰)

ترجمه: باد خود را در پناهگاه پنهان کرد، تا در آن از تکان دادن اجساد بر روی دار بیاساید. و ما به نگهبانی ایستادیم و رواق‌ها را پایین آوردیم، در حالی که اسبان ممالیک با گام‌های سرکش زمین را می‌کوبند و دنبال جای (پا) می‌گردند. از راه در مورد گام‌های باد می‌پرسند، از

کدام باد! پس ما چشم خود را فرومی‌بندیم. و رفتند و سمّ دیوانه اسبان به زمین فرود می‌آید. و آتش برمی‌افروزد و در کوره‌راه‌های تنگ پنهان شدند. ما برگشتیم و برایش مژده آوردیم. نامش را فریاد زدیم، شانه‌هایش را تکان دادیم، اما بیهوده بود، سرش در میان دستان آویزان شد، در حالی که مرده بود.

شرایط سیاسی-اجتماعی حاکم بر ایران در زمان فرخی، زمینه را برای ظهور جریان‌های آزادی خواهی فراهم کرده است. در این راستا ادبیات اهمیت آزادی و قانون را برای ملت تشریح می‌کرد و برای حصول آن‌ها مردم را به کوشش و سعی وادار می‌کند. این دامن زنی به ادبیات به آتش قیام علیه حکومت فشار و ستمکاری، زمینه را برای شعله‌ور شدن انقلاب مهیا ساخت. (محمد خان، ۱۳۸۳: ۴۳)

البته سخن از آزادی در مفهوم غربی آن با ظهور مشروطیت آغاز می‌شود و قبل از آن، مفهوم آزادی به معنای اخیر به هیچ وجه وجود نداشت. (شفیعی کدکنی، ۱۳۷۸: ۳۵) شعر مشروطه را ستایشگر آزادی دانسته‌اند. اگر چه حدود مفاهیم این واژه در اندیشه شاعران این دوران همانند نیست، بجز در اندک مواردی اختلاف، آزادی مترادف با دموکراسی غربی قرن نوزدهم است که به دنبال فعالیت‌های سیاسی فرانسه و انگلستان، به ایران عهد «خاقان» راه یافت و این فکر با انعکاس شیپور انقلاب فرانسه، وارد شرق از جمله ایران شد. (زرین کوب، ۱۳۶۹: ۲/۶۲۳)

در دیوان فرخی یزدی، واژه آزادی دارای اعتبار و اهتمام خاصی در دستگاه فکری و عاطفی شاعر است. شاید به همین دلیل و به واسطه مبارزات خستگی‌ناپذیرش در مسیر تحقق آرمان‌های ملت بود که به «شاعر آزادی» ملقب شد. نکته قابل توجه این است که نه تنها اندیشه و تعقل شاعر، بلکه احساسات و عواطف او با مقوله آزادی کاملاً درگیر است، به گونه‌ای که خواننده چنین تصور می‌کند که شاعر همچون عاشقی دلباخته فقط به معشوق می‌اندیشد، دغدغه‌ای جز آزادی نداشت. آزادی، زیباروی دنیای پرتلاطم فرخی است. ترکیب «شاهد زیبای آزادی» برای نخستین بار توسط فرخی در چند جای دیوانش بکار رفته، بخوبی مویذ این سخن است: (نک: حسنونند، ۱۳۹۴: ۸۸)

شاهد زیبای آزادی خدایا پس کجاست مقدم او را به جانبازی اگر پذیرفته‌ایم

هست جانانه ما شاهد آزادی و بس جان مادر همه جا برخی جانانه ماست
(فرخی یزدی، ۱۳۸۹: ۱۶۴)

همچنین دوره فرخی به «دیکتاتوری سیاه» و «استبداد کور» مشهور است. او با بیان افکار آزادی خواهانه خود در دوره اختناق حکومت رضا خانی، چهره پلید و مستبدی را نشان می‌دهد که به نام آزادی، خون آزادی خواهان را می‌ریزد:

اهریمن استبداد، آزادی ما را کشت نه صبر و سکون جایز، نه حوصله باید کرد
نه آزادی جهان آباد و چرخ کشور دارا پس از مشروطه با افزار استبداد می‌گردد
(همان: ۱۲۰)

او شاعری آزادی خواه است که شعرهایش را در مخالفت با استبداد، بر در و دیوار زندان و گاه تکه تکه کاغذی می‌نوشت و به هر نحو ممکن به بیرون از زندان منتقل می‌کرد تا حدی که دوختن لب‌هایش، مانع از برآوردن فریادهای ظلم ستیزی و مبارزه با استبداد نشد. او در ادبیات زیر، استبداد و ستمگری را ناخدا می‌داند و آزادی را خدا، او تنها راه نجات ملت را پناه بردن به خدا می‌داند:

در محیط طوفان‌زای، ماهرانه در جنگ است ناخدای استبداد با خدای آزادی
(فرخی یزدی، ۱۳۸۹: ۱۲۱)

آزادی نزد فرخی امری مقدس است که به آن سوگند یاد می‌کند و با ردیف کردن آن در یکی از قصایدش هم از تکرار آن بر زبان، احساس حلاوت می‌کند و هم از این طریق بر اهمیت آن تأکید می‌ورزد:

قسم به عزت و مقام آزادی که روح بخش جهان است نام آزادی
به پیش اهل جهان محترم بود آنکس که داشت از دل و جان احترام آزادی
(همان: ۱۸۱)

اعتراض به نفوذ بیگانگان و مبارزه با استعمار

هجوم استعمارگران به منابع فرهنگی و مادی ملت‌های ضعیف در همه زمین‌ها، واکنش عمیقی را برانگیخته است و بیش از همه این شاعران بوده‌اند که وظیفه مقابله با ستم استعمار را بعهده داشته‌اند، البته شاعرانی که به «هنر متعهد» معتقد بودند.

کشور مصر و ایران در گذر تاریخ، آماج یورش بیگانگانی بوده‌اند که چشم طمع به این دو کشور دوخته بودند. از آنجا که أمل دنقل و فرخی یزدی شاعرانی متعهد بودند، مبارزه با استعمار را یکی از اندیشه‌های مهم شعری خود قرار داده‌اند.

أمل دنقل در ابیات زیر، به تاراج و غارت ثروت‌های ملی کشورش، همچون نفت، به دست استعمارگران و دست نشانندگان داخلی، آن‌ها که همان حاکمان بی‌کفایت عرب هستند اشاره می‌کند. او در این قصیده، برای بیان غارت منابع کشورش توسط استعمارگران و متجاوزان، میهنش را به «زنی» تشبیه کرده که مورد تجاوز و هتک حرمت بیگانگان قرار گرفته است. او این ابیات را به منظور محکوم نمودن سیاست‌های حاکمان بی‌کفایت وقت عرب که از سوی قدرت‌های متجاوز بیگانه حمایت می‌شدند، سروده است و از اقدامات متجاوزانه استعمارگران در تاراج ثروت‌های ملی به‌عنوان لکه ننگی یاد می‌کند که کرامات و افتخارات گذشته و حتی رود نیل و فرات هم قادر به محو این ننگ و رسوایی نیست:

الأرض تطوی فی بساط النفط

تحملها السفائن نحو قیصر کی تکون إذا تفتحت

اللفائف

رقصه و هدیة للنار فی أرض الخطاء

دینارها القصدیر مصهور علی وجناتها

زنارها المحلول یسأل عن زناه الترك

و السیاف یجلدها و ماذا؟ بعد أن فقدت بکارتها

و صارت حأملاً فی عامها الألفی من ألفین من عشاقها

لا النیل یغسل عارها القاسی و لا ماء الفرات. (أمل دنقل، بی تا: ۱۵۵)

ترجمه: زمین، در سفره نفت پیچیده شده است، کشتی‌ها آن را به سوی قیصر می‌برند، تا هنگامی که پوشش‌های زمین باز شود: رقص و هدیه‌ای برای آتش در سرزمین گناهکاران باشد، سکه‌های از جنس قلع بر روی گونه‌هایش گذاخته می‌شود، کمر بندش را گشوده و به دنبال زناکاران ترک می‌گردد، جلاد او را تازیانه می‌زند، برای چه؟ بعد از آنکه بکارتش را از

دست داد. و در هزاره‌اش از دو هزار عاشقش آبستن شد. نه نیل (می‌تواند)، ننگ و رسوایی سخت و بزرگش را بشوید و نه آب رود فرات. دنقل در شعر دیگری از اینکه مردم با وجود داشتن سرمایه‌ای بزرگ مانند نفت، در خواری و فقر و ذلت زندگی می‌کنند، انتقاد می‌کند:

الناس سواسیه فی الذل - كأسنان المشط

ینکسرون كأسنان المشط

فی لحيه شيخ النفط. (همان: ۳۸۸)

ترجمه: مردم - در ذلت - مانند دانه‌های شانه با هم برابرند. مانند دانه‌های شانه در ریش شیخ نفت می‌شکنند.

شدت خشم و ناراحتی شاعر از این ابیات به خوبی واضح است. او برای نشان دادن ذلت و بدبختی مردم از تشبیه مفصل مؤکداستفاده کرده و تمامی اجزای تشبیه را دگر کرده تا اندکی برداشت اشتباه از این تشبیه نشود.

هدف فرخی یزدی نیز از سرودن اشعار سیاسی و وطنی در وهله اول مخالفت با انگلستان و بیرون راندن این دولت استعمارگر از کشور و در مرحله دوم از میان برداشتن دولت‌های دست‌نشانده انگلستان در وطن خود بوده است. به همین دلیل او قصاید زیادی را در مخالفت با انگلستان و سیاست‌های استعماری او و دعوت به قیام علیه این سیاست‌ها و عوامل آن سروده‌اند. در واقع ایران اگر چه در عصر مشروطه، رسماً مستعمره اروپا نبوده، ولی حالت نیمه استعماری داشت و بنابراین در میان روشنفکران ایران رسیدن به آزادی و استقلال از بند استعمار یک دغدغه اساسی بود. (میراحمدی، ۱۳۷۱: ۹)

فرخی یزدی در یکی از اشعار خود، به ظلم و ستم و بی‌رحمی دولت بریتانیا اشاره کرده و این امر را عادت همیشگی این دولت استعماری دانسته که باعث سیاه بختی ملت ایران شده‌اند: (سپانلو، ۱۳۷۵: ۳۵)

جز جفاکاری و بی‌رحمی و مظلوم کشی شیوه و عادت دربار بریتانی نیست

(فرخی یزدی، ۱۳۸۹: ۱۳۷)

در جایی دیگر از ظلم و ستم دولت‌های استعماری، بویژه انگلستان و روسیه یاد کرده و مردم را به مشروطه‌خواهی و قیام علیه آن‌ها فرامی‌خواند:

حالی‌ا کز سلم و تور و انگلیس و روس هست ایرج ایران سراپا دستگیر و پای بست
به که از راه تمدن ترک بی‌مهری کنی در ره مشروطه اقدام منوچهری کنی

(همان: ۱۳۰)

سپس شاعر به جنگ روسیه و ژاپن اشاره می‌کند و از مردم ایران می‌خواهد مانند ملت

ژاپن در برابر استعمارگران متحد شده و استقلال از دست رفته ایران را بازگیرند:

ور ز من خواهی تو حسن و اتفاق و اتحاد جنگ ژاپونی و روسی را سراسر آر یاد
اهل ژاپون تا به همدیگر نپیوستند دست کی توانستند روسان را دهند این سان شکست
گر ز باد کبر و نار جهل برنتابیم روی شاید آب رفته این خاک باز آید به جوی

(همان: ۱۳۲)

انتقاد از بی‌کفایتی حاکمان وقت و خیانت کارگزاران داخلی

أمل دنقل و فرخی یزدی هر دو بعنوان شاعرانی آگاه و مبارز، همواره حاکمان وقت و کارگزاران آن‌ها را مسؤول فلاکت و عقب ماندگی کشورهایشان می‌دانستند و در اشعار خود به شیوه‌های مختلف به انتقاد از اقدامات آن‌ها می‌پرداختند.

أمل دنقل در قصیده‌ای با نام «الزیاره» که در سال ۱۹۶۵م، سروده است، انتقاد خود را از بی‌کفایتی سران حکومتی با لحنی تمسخرآمیز نشان داده است و اقدامات دستگاه حاکم را در زمان ریاست «جمال عبدالناصر» که همواره مشغول عیش و نوش و امور سطحی و بی‌ارزش هستند و از مشکلات و دردهای جامعه غافل مانده‌اند، به سخره می‌گیرد:

يقال لم یجیء

و قيل: لا بل جاء بالأمس

و استقبلته فی المطار بعثه الشرف

و أطلقوا عشرين طلقه لدی و صوله

و طلقه فی کبد الشمس

لذا فإن الشمس لم تشرق علينا ذلک الصباح

و قیل و قیل إنه بعد مجیئه انصرف

فلم یطب له المقام

و قیل و قیل إنه بعد مجیئه انصرف

فلم یطب له المقام

و قیل معشوقته هی الّتی لم ترضَ بالمقام

ثارت لأنّ کلبها الأثیر لم یحتمل الحرّ

فعافت نفسه الطعام

أصدرت السلطات مرسوماً بأنّ یکف الطقس عن حرارته

لذا فإنّ الشمس لم تشرق علينا هذا الصّباح

و قیل إنّ أنفه ملتهب من الشراب

و یدمن النساء فی نداوة الشباب. (أمل دنقل، بی تا: ۵۱-۵۲)

ترجمه: عده‌ای می‌گویند: نیامده است. گروهی می‌گویند: بلکه دیروز آمده است و هیأت تشریفات در فرودگاه از او استقبال کردند و به مناسبت رسیدنش بیست گلوله شلیک کردند و گلوله‌ای هم به قلب خورشید زدند. به همین دلیل خورشید آن روز صبح بر ما طلوع نکرد. گروهی می‌گویند: او بعد از آمدنش منصرف شد و (برگشت). زیرا اقامت برای او خوشایند نبود و گفته می‌شود که معشوقه‌اش راضی به ماندن نشد، (معشوقه‌اش) عصبانی شد، زیرا سگ اصلیش، تحمل گرما را نداشت. و (سگ) از خوردن غذا خودداری کرد. مقامات حکومتی فرمانی را صادر کردند مبنی بر اینکه هوا باید از حرارتش باز ایستد. به همین دلیل خورشید آن روز صبح، بر ما طلوع نکرد. و (عده‌ای) می‌گویند: بینی‌اش از خوردن شراب ملتهب شده و به زنان در شب نشینی‌های جوانان عادت دارد.

سپس او خواری و ذلت مردم کشورش را در زمان دیکتاتوری (انورسادات) جدید به نمایش می‌گذارد و تصاویر تکان‌دهنده از حکومت دیکتاتور جدید را به نمایش می‌گذارد و خطاب به کشورش که در چنگال سلطه حاکمان بی‌کفایت اسیر شده، می‌گوید:

تلدین الآن من یحبو

فلا تسنده الأیدی

و من یمشی فلا یرفع عینیه إلی الناس
و مَنْ یخطفه النخّاس
قد یصبح مملوکاً یلوطنون به فی القصر
یلقون به فی ساحة الحرب
لقاء النصر
هذا قدر المهزوم
لا أرض و لا مال
و لا یرد الباب فیه
دون أن یطرقة جاب
و جندی رأی زوجته الحسناء فی البیت المقابل
أنظری أمّک الأولى العظیم
أصبحت شرذمةً من القتلی
و شحاذین یستجدون عطف السیف
و المال الذی ینثره الغازی
فیھوی ما من الرجال
أنظری لا تفرعی من جرعة الخزی
أنظری
حتى تقیاً ما بأحشائک

من دفیء الأمومۃ. (همان: ۲۴۶-۲۴۸)

ترجمه: تو اکنون کسی را به دنیا می آوری که چهار دست و پا راه می رود، دستانش دیگر تکیه گاه او نیست و کسی که راه می رود، چشمانش را به سوی مردم بالا نمی گیرد و کسی که برده فروش او را می رباید، تبدیل به برده ای می شود که در قصر با او لواط می کنند. او را به سوی میدان جنگ برای به دست آوردن پیرو روانه می کنند. این سرنوشت مغلوب است: هیچ زمینی نیست و هیچ اموالی نمانده است و هیچ خانه ای نیست که درش را ببندند جز این که مأمور مالیات آن را می کوبد و سربازی که همسر زیبارویش را در خانه مقابل دید. امت بزرگ

پیشین خود را بنگر که اکنون به گروهی از جسدهای کشتگان تبدیل شده است و گدایانی را بنگر که رأفت و مهربانی شمشیر و اموالی را که جنگجو پراکنده کرده و گدایی می‌کند. پس آنچه از مردان باقی مانده، سقوط می‌کند. نگاه کن، از نوشیدن و سرکشیدن خواری نترس. بنگر تا آنچه را که از گرمای مادری درون شکمت است، بالا بیاوری.

دنقل برای اینکه شدت وابستگی و عدم استقلال مردم جامعه را نمایش دهد، نوزادی را مثال می‌زند که تازه توانسته چهار دست و پا حرکت کند و آن‌ها را تکیه‌گاه خودش قرار دهد، اما غافل از این که این تکیه‌گاه متعلق به خودش نیست. گویی که این نوزاد تازه جان گرفته بر دیگری تکیه کرده است و هیچ اراده و اختیاری از خود ندارد.

أمل دنقل در قصیده دیگری بنام «أغنية إلى الإتحاد الاشتراكي» از «جمال عبدالناصر» به خاطر غافل شدن از مشکلات مردم و پرداختن به امور تشریفاتی انتقاد می‌کند و از او می‌خواهد که یونيفرم رسمی و تشریفات مراسم استقبال را کنار بگذارد و طرفدار حق و حقیقت و به فکر مردم باشد:

دَعْ أَرْدِيَةَ الْحِجَابِ الرَّسْمِيَّةِ
و مَادِبِ الْإِسْتِقْبَالِ
كُنْ سَيْفَ الْحَقِّ
و احذرْ أَنْ تَعْلُوهُ صِدَأُ الصَّمْتِ فَيَلْتَمَّهُ

فاغمسه يوماً في ماء النيل
و يوماً في عرق العمّال. (همان: ۴۷-۴۸)

ترجمه: یونيفرم‌های شیک رسمی و مهمانی‌های تشریفاتی استقبال را رها کن. شمشیر حق باش، برحذر باش از این که زنگار سکوت روی آن نشیند و آن را ببوسد، روزی آن را در آب نیل فرو ببر و روزی در عرق کارگران.

شاعر به شدت جمال عبدالناصر را تحریک می‌کند و از او درخواست می‌کند که شمشیرش را با شجاعت و دلاوری صیقل دهد و از این که زنگار سکوت روی آن بنشیند، برحذر می‌دارد.

در دیوان فرخی از ۱۸۸ غزل او، در ۶۸ غزل از رجال و دستگاه‌های دولتی انتقاد شده که نزدیک به یک سوم غزلیات او را شامل می‌شود. با این وجود، در دیوان او انتقاد، جنبه کلی دارد و کمتر از اسم خاص انتقاد شده است. در بین واژه‌های مورد انتقاد، شاه، لیدر، وکیل، کابینه، مجلس، شیخ، زاهد، سرمایه‌دار و استبداد به چشم می‌خورد. همچنین از عمال آن‌ها مانند قوام السلطنه و وثوق الدوله با لحنی تند مانند خائن و نظایر آن یاد می‌کنند: نک: (بهمنی مطلق و پورطریفی، ۱۳۹۱: ۲۶)

محو شد ایران ز اقدام قوام السلطنه محو بادا در جهان نام قوام السلطنه
(فرخی یزدی، ۱۳۸۹: ۲۰۴)

چون وثوق الدوله خائن، قوام السلطنه بهر محو مرز ایران استقامت می‌کند
(همان: ۱۳۴)

فرخی، فریب ظاهرسازی‌های سردار سپه را نمی‌خورد و حتی زمانی که مطبوعات مسبب اصلی نابسامانی‌های کشور را احمدشاه می‌خواند، با آگاهی و هوشیاری می‌داند که سلسله قاجار رو به انقراض است. همچنین او می‌داند که مسئول اصلی و قدرت‌مدار واقعی کیست و به همین دلیل به اصل ماجرا می‌پردازد:

با سپرافکنندگان مرده، ما را کار نیست جنگ ما همواره با گردن‌کشان زنده است
(همان: ۹۵)

او در مقابل ظلم و ستم سردار سپه موضعی انقلابی و شجاعانه می‌گیرد و ضمن انتقاد از اهمال مردم جامعه، به مسبب اصلی جنایت‌های کشور می‌تازد:

بود اگر جامعه بیدار در این دار خراب جای سردار سپه جز به سر دار نبود
(همان: ۱۴۵)

فرخی یزدی در سراسر دیوان خود از مجلس و نمایندگان انتقاد می‌کند. او بر آن است که وکلای مجلس جز پر کردن کیسه بیگانه، هیچ کار سودمندی انجام نمی‌دهند:

روی کرسی وکالت، آن زد حرف از کسالت اجرت خمیازه خواهد، حق بی‌حالی بگیرد
از تهی مغزی نماید کیسه بیگانه را پر تا به کف بهر گدایی کاسه خالی بگیرد
(همان: ۱۴۰)

او در ابیاتی دیگر به نمایندگانی اشاره می‌کند که برای راه یافتن به مجلس، به خرید آراء اقدام می‌کنند و آن‌ها را فردی غارتگر و رشوه‌بگیر معرفی می‌کند که با تهی مغزی، ثروت مملکت را به جیب بیگانگان می‌ریزد تا از این راه، حق دلالی خود را ستانده و در جلو آن‌ها کاسه‌گذاری بدست گیرند:

آنکه از آراء خریدن مسند عالی بگیرد مملکت را می‌فروشد تا که دلالی بگیرد
 یک ولایت را به غارت می‌دهد تا با جسارت تحفه از حاکم ستانده، رشوه از والی بگیرد
 (همان)

سرزنش مردم و دعوت به قیام

مردم در تعیین سرنوشت یک کشور نقش اساسی دارند. همان‌گونه که بیداری و آگاهی آن‌ها سبب پیشرفت و حفظ کشور می‌شود، بی‌خبری و غفلت آنان ضربه‌های جبران‌ناپذیری به آن می‌زند.

آمل دنقل و فرخی یزدی، علاوه بر انتقاد از حاکمان و رهبران جامعه خود، به انتقاد از مردم نیز پرداخته‌اند و غفلت و سهل‌انگاری آن‌ها را مورد سرزنش قرار داده و آن‌ها را به وحدت و مبارزه با دشمن فراخوانده‌اند.

آمل دنقل در قصیده «سفر الخروج» یا «أغنیة الكعکعة الحجریه» دو گروه از مردم کشورش را به تصویر می‌کشد: گروهی که با اعتراض و شرکت در تظاهرات علیه استبداد و ستم حاکم بر جامعه، خود را در معرض مرگ، دستگیری، زندان و شکنجه قرار می‌دهند و گروهی با تأیید اعمال و اقدامات حکومت، راه آسایش و سلامت را برمی‌گزینند.

دنقل این قصیده را در زمان تظاهرات دانشجویان در اعتراض به اقدامات «انور سادات» در سال ۱۹۷۲م، سرود. او ابتدا مبارزان و آزادی‌خواهانی را به تصویر می‌کشد که در راه رسیدن به حق و آزادی، دست به تظاهرات زده و جان خود را به خطر انداخته‌اند و خود را در معرض گلوله‌های پلیس قرار داده‌اند:

دَقَّتْ السَّاعَةُ الْخَامِسَةُ

ظهر الجند دائرة من دروع و خودات حرب

ها هم الآن يقتربون رویداً رویداً

يجيئون من كل صوب
و المغنون- في الكعكة الحجريه- ينقبضون
و ينفرجون
كنبضه قلب
يشعلون الحناجر
يستدفئون من البرد و الظلمه القارسه
يرفعون الأناشيد في أوجه الحرس المقرب
يشبكون أياديهم الغضه البائسه
لتصير سياجاً يصد الرصاص
الرصاص
و آه
تغنون: نحن فداؤك يا مصر
نحن فداؤ ...
و تسقط حنجره مخرسه
معها يسقط اسمك

يا مصر، في الارض. (أمل دنقل، بی تا: ۳۴۱-۳۴۲)

ترجمه: ساعت پنجم زنگ زد، سربازان در دایره‌ای از زره‌ها و کلاه‌خودهای جنگی ظاهر شدند، آری اکنون این، آنان هستند که کم کم نزدیک می‌شوند، از هر طرف می‌آیند و سرودخوانان در اطراف کیک سنگی جمع می‌شوند و باز می‌شوند مانند ضربان قلب، حنجره‌ها را می‌افروزند. از سرمای سوزان و تاریکی خود را گرم می‌کنند. در برابر نگهبانانی که نزدیک می‌شوند، سرود را سرمی‌دهند و دست‌های لطیف و بی‌نوایشان را به هم گره می‌زنند تا حصارای شود در مقابل گلوله‌ها، گلوله‌ها، گلوله‌ها، آه می‌سرایند: ما فدای تو ای مصر، ما فدای ...، و حنجره‌ای لال شده سقوط می‌کند و با آن-ای مصر- نام تو را بر روی زمین) سقوط می‌کند.

دنقل در شعر دیگری از انسان‌های خائن که به خاطر منافع مادی خود به وطن و هم-وطنانشان خیانت می‌کنند و از اقدامات ظالمانه حاکمان برای به دست آوردن مقامات و ثروت حمایت می‌کنند، به شدت انتقاد می‌کند:

أحبت فيك المعجد و الشعراء
لكن الذي سراوله من عنكبوت الوهم
يمشي في مدائنك المليئة بالذباب
يسقي القلوب عصارة الخدر المنمق
و الطواويس التي نزعت تقاويم الحوائط
أوقفت ساعاتها
و تجشأت بموائد السفرة

تنتظر نياشين التي يسخو بها السلطان. (همان: ۱۵۶-۱۵۷)

ترجمه: عظمت و بزرگی و شاعران را برای تو می‌پسندم، اما کسی که لباسش از عنكبوت خیالی (بافته شده) است، در کوچه‌های سرشار از مگس تو قدم می‌زند. قلب‌ها را از عصارة رخوت آرایش کرده، سیراب می‌کند. و طاووس‌هایی که تقویم‌ها را از دیوارها برمی‌دارند، ساعاتش را از کار می‌اندازند و بر سر میزهای سفیران آروغ می‌زنند و منتظر مدال‌هایی هستند که سلطان به آن‌ها می‌بخشد.

دنقل در این ابیات، «طاووس» را نمادی برای افراد ریاکار و متملق به کار گرفته است که برای گمراه کردن مردم و به دست آوردن رضایت حاکمان خودباخته، مظاهر آگاهی مردم را از جامعه پاک می‌کند و خواهان دریافت مدال افتخار از دست افراد خودکامه است.

در واقع امل دنقل با سرودن قصاید تند و متمرذانه خود همواره سعی در برانگیختن و تحریک مردم برای مبارزه با ظلم و ستم داشت. تمرد و مخالفت او در برابر سلطه و استبداد حاکم از مهم‌ترین مسائلی است که بر بسیاری از اشعار او رنگ تمرد و اعتراض زده است، بطوری که می‌توان گفت: «در واقع روح تمرد و اعتراض خمیرمایه همه اشعار او بود.»

(الدوسری، ۱۹۹۹: ۱۵۸)

او در شعر زیر با لحنی خشمگینانه و متمردانه مردم را به مبارزه با ظلم و استبداد فرامی-
خواند:

أيها الواقفون على حافة المذبحة
أشهبوا الأسلحة
سقط الموت و ذفرط القلب كالمسبحة
و الدم انساب فوق الوشاح
المنازل أضرحة
و الزنازن أضرحة
فارفعوا الأسلحة
وأتبعوني
أنا ندم الغد و البارحة
رايتني: عظمتان و جمجمة
و شعاري: الصباح
فارفعوا الأسلحة. (الأعمال الشعرية الكاملة، بي تا: ۳۳۶-۳۳۷)

ترجمه: ای کسانی که در کناره‌های قتلگاه کنار هم ایستاده‌اید، اسلحه‌ها را برکشید، مرگ سقوط کرده است و قلب مانند دانه‌های تسبیح از هم گسسته است و خون بر روی حمایل‌ها جاری شده است، خانه‌ها گورستان شده‌اند، سلول‌های زندان‌ها گورستان شده‌اند و تا چشم کار می‌کند، گورستان است. پس اسلحه‌ها را برکشید و از من پیروی کنید. پرچم من دو استخوان و یک جمجمه است و شعارم: صبح است، پس اسلحه‌ها را برکشید. دنقل برای این که مردم را برای انقلاب و تغییر اوضاع جامعه تحریک کند و شدت وخامت و اسف باری اوضاع را به آنها نشان دهد، تصویری بسیار دردناک و غم‌انگیزی ترسیم می-کند. از جمله این که از شدت کشتار و قتل عام، همه‌جا تبدیل به گورستان مردگان شده است تا جایی که علامت روی پرچم کشور نیز استخوان و جمجمه است که نمادی از این وضعیت است.

تحریک توده‌ها و قشرهای عمومی جامعه به مبارزه و انقلاب علیه حکومت، بخش دیگری از رسالت فرخی یزدی به عنوان شاعری متعهد است. فرخی با تذبذب از انقلاب کمونیستی شوروی و به دلیل گرایش‌های سوسیالیستی، طبقه کارگر و دهقان را بیش از دیگر قشرهای مردم به مبارزه دعوت می‌کند. به همین دلیل «چکش و داس» بعنوان نماد این دو طبقه، از بسامد زیادی برخوردار است:

پوستش با داس برکن با چکش مغزش بکوب هر توانگر را که با ما قلب قلبش صاف نیست
مسکنت را زدم داس درو باید کرد فقر را با چکش کارگران باید کشت

(فرخی یزدی، ۱۳۸۹: ۱۰۹)

فرخی یزدی در یک چکامه وطنی با اقتباس از قرآن کریم، سکوت سخنوران و سستی مردم را سبب خواری وطن و اسیر شدن «خلیل وطن» در آتش نمرودهای زمانه می‌داند و بر این عقیده است که این آتش تنها با آب شمشیر فرزندان ایران زمین خاموش می‌شود:

زبان آوران وطن را چه آمد که لب بسته خو کرده با این زبونی
چنین گشته خونسرد و افسرده انسان که گویی دیوشان کند رهنمونی
خلیل وطن را ز نمرودیان بین بجان آتش از دردهای درونی
مگر آب شمشیر ابناء ایران کند کار فرمان «یا نار کونی»

(همان: ۱۹۴-۱۹۵)

همچنین او با دلسوزی و عشق شدید خود به کشورش، همه افراد جامعه را به جانبازی در راه آزادی تشویق می‌کند:

نقد جان را رایگان در راه آزادی دهیم گر به جیب و کیسه ما مفلسان نقدینه نیست

(همان: ۱۱۳)

عدالت

یکی از ویژگی‌های حکومت‌های خودکامه، بی‌عدالتی و نابرابری است. در جامعه ایران نیز هرج و مرج ناشی از اشغال ایران توسط بیگانگان و درگیری گوناگون میان جناح‌های سیاسی سبب می‌شد، مسئله فقر و بی‌عدالتی از ذهن اندیشمندان و شاعران دور نماند و رسالت

اجتماعی خود را با سرودن شعرهایی با مضامین اجتماعی ایفا کردند. أمل دنقل عقیده دارد که شاعر در جهان کنونی و در جهان عرب در سایه شرایط اجتماعی-سیاسی کنونی، باید دو نقش اساسی ایفا کند: ۱- نقش هنری تا شاعر نامیده شود. ۲- نقش ملی و میهنی تا متعهد به وطن و پیشرفت آن باشد. (نک: سهرابی و معروف، ۱۳۹۳: ۱۲)

او همواره از بی‌عدالتی‌ها و نابسامانی‌های اجتماعی و سیاسی جهان عرب رنج می‌برد و با بیانی ساده و بی‌پرده در قالب نماد و اسطوره‌های کهن آن را ترسیم می‌نمود. أمل دنقل اگر چه بازگشت عدالت به جوامع بحران‌زده اعراب را دور از دسترس می‌بیند، اما آن را محال نمی‌داند. او ایمان دارد که روزی خورشید عدالت از پشت ابرهای تیره بیرون می‌آید. در قصیده «مراثی الیمامه»، یمامه دختر بزرگ کلیب به صحنه گفتگو می‌آید. او در خلال گفتگوهای آکنده از عواطف انسانی با عمویش مهلهل، آرزوهای نهان خود را در برقراری عدالت مجسم می‌کند. یمامه از گرفتن دیه پدر و پذیرش صلح امتناع می‌ورزد و با زبانی کودکانه می‌گوید: «إنی لا أصالح إلی الأبد مادامت روحی فی هذا الجسد» من تا زمانی که جان در بدن دارم، صلح نمی‌کنم. دنقل در این سروده در قالبی هنری به حاکمان وقت جهان عرب نسبت به پیامدهای سوء سازش با اسرائیل هشدار داده و از تمامی اعراب و ملت‌های هوشیار درخواست نمود تا مبارزه خود را برای رسیدن به هدف نهایی و باز پس‌گیری سرزمین‌های اشغالی ادامه دهند و مهلهل نمادی برای نشاط، زندگی و امید به شمار می‌رود. (سلیمی و چقازردی، ۱۳۸۸: ۷۹)

شاعر در بند آخر این سروده، با اشاره به بازگشت کلیب، فضا را به گونه‌ای امید بخش ترسیم می‌کند و بازگشت او را به عنقابی تشبیه می‌کند که با بحرانی شدن اوضاع، پر او را آتش زده‌اند و او بی‌درنگ خود را به شهرهای ویرانه و اشغال شده، توسط صهیونیست‌ها می‌رساند و آن‌ها را از این ظلم و خونریزی‌ها می‌رهاند. «خورشید» در این سروده، نماد عدالتی است که در پشت ابر سیاه و سهمگین جنایت اسرائیل پنهان شده است و در انتظار مبارزانی است که ابرهای تیره را کنار بزنند و خورشید عدالت و امنیت طنین انداز کنند:

کلیب یعود

کعنقاء قد أحرقت ریشها

لتظل الحقیقه أبهی

و ترجع حلتها فی سنا الشمس ... أزهی و تفرد أجنحه الغد

فوق مدائن تنهض من ذکریات الخراب. (دنقل، بی تا: ۳۵۴)

ترجمه: کلیب بازمی گردد همچون عنقایی که پرش را آتش زده باشی تا حقیقت همچنان درخشان باقی بماند و اسلحه او در پرتو درخشش خورشید، درخشان تر و باشکوه تر می شود. بال های فردا یکه تاز می شوند بر فراز شهرهایی که از یادآوری ویرانی ها به پا می خیزند. همچنین او در قصیده «الزیارة» از حق و عدالتی سخن می گوید که وعده آن را به مردم می دهند، اما هیچ گاه محقق نمی شود:

یقال لم یجیء

و قیل: لا ... بل جاء بالأمس

و أستقبله فی مطار بعثة الشرف

و أطلقوا عشرين طلقه لدی وصوله

و طلقه فی کبد الشمس

لذا فإن الشمس لم تشرق علينا ذلك الصباح. (دنقل، بی تا: ۵۱)

ترجمه: گروهی می گویند: نیامده است و گفته شده: نه، دیروز آمده است و در فرودگاه هیأت تشریفات از او استقبال کردند و به مناسبت ورودش، بیست گلوله شلیک کردند و گلوله ای نیز به قلب خورشید زدند. به همین خاطر آن روز صبح خورشید بر ما طلوع نکرد. شاعر خورشید را نماد عدالت دانسته که همه منتظر طلوعش هستند و برای استقبال از او هیأت خاص و باشکوهی را تشکیل داده اند، اما غافل از این که خورشید به خاطر شلیک گلوله طلوع نکرده و مرده است.

همچنین او برای جان بخشی به عدالت، از استعاره مکنیه استفاده کرده و خورشید را مانند انسانی دانسته که دارای قلب بوده و همان طور که اگر قلب انسان با مشکلی رو به رو شود، انسان می میرد، خورشید (عدالت) نیز به دلیل اصابت گلوله با قلبش مرده است.

فرخی تنها شاعری است که همه او را به نام آزادی می شناسند و برای دست یابی به عدالت و آزادی بر این نکته معتقد است که برای تحقق این هدف باید «جان خود را به دست تقدیم گرفته و سر را قدم ساخته و تا وادی فنا پیش برویم»:

عمرها در طلب شاهد آزادی و عدل سر، قدم ساخته و تا ملک فنا تاخته‌ایم
(فرخی یزدی، ۱۳۸۹: ۶۱)

فرخی کشور بی‌عدالت را کشور ویران و ناامن می‌داند:
این دل ویران ز بیداد غمت آباد نیست نیست آبادی بر آنجا که عدل و داد نیست
(همان: ۷)

همچنین او اعتقاد دارد که با عدالت می‌توان جهان را زیر سلطه خود گرفت:
خوش آنکه در طریق عدالت قدم زنیم با این مرام در همه عالم علم زنیم
(همان: ۲۸)

نادانی و جهل

در حوزه شعر معاصر عربی و فارسی، روشنفکران و آگاهان جامعه همواره در صدد هوشیار نمودن مردم برای ساختن جامعه‌ای پویا بودند. آن‌ها بر این باور بودند که نادانی حاکم بر جامعه، آن‌ها را از پیشرفت بازمی‌دارد. به همین دلیل مبارزه با آن را سرلوحه کارهای خود قرار می‌دادند.

در شعر امل دنقل مبارزه با جهل اساساً با رویکردی اجتماعی و مبارزاتی توأم است و هر جا که از جهل سخن می‌گوید، هدفی جز بیدار کردن و هوشیاری مردم ندارد. او همواره خواهان بیداری مردم است و اعتراضش را در برابر جهل در اشعارش فریاد می‌زند. او در شعر زیر، انسان‌هایی که به علت جهل و بی‌خبری از شرایط حاکم بر جامعه در رؤیای پوچ مدینه فاضله به سر می‌برند، مورد انتقاد قرار داده و آن‌ها را به بیداری فرامی‌خواند:

یا إخوتی الذین یعبرون فی الميدان فی انحاء

منحدرین فی نهایه المساء

لا تحلموا بعالم سعید

فخلفَ كل قیصر یموت: قیصرٌ جدیدٌ. (دنقل، بی‌تا: ۱۵۲)

ترجمه: ای برادرانی که از میدان سر به زیر افکنده عبور می‌کنید، در انتهای غروب سرازیر می‌شوید، رؤیای مدینه فاضله را نیندید، زیرا پس از هر پادشاهی که می‌میرد، پادشاهی دیگر می‌آید.

دنقل در قصیده‌ای دیگر از اینکه مردم با غفلت دست و پنجه نرم می‌کنند و از حقایق بی‌خبر مانده‌اند، انتقاد می‌کند و با لحنی سرزنش‌گرانه هم‌وطنانش را مورد خطاب قرار می‌دهد:

قلت لکم مراراً
 إن الطواییر التی تمر
 فی استعراض عید الفطر و الجلاء
 فتهتف النساء فی النوافذ انبهاراً
 لا تصنع انتصاراً. (همان: ۲۶۴)

ترجمه: بارها به شما گفتم به یقین دسته‌های سربازانی که عبور می‌کنند در رژه عید فطر و روز استقلال- زنان با چشمان خیره از پنجره‌ها فریاد زدند- پیروزی به ارمغان نمی‌آورد. شاعر در این ابیات معتقد است که مردم برای به دست آوردن پیروزی و موفقیت باید تلاش کنند و ستقیماً وارد صحنه مبارزه و جهاد شوند و پیروزی با شعار دادن حاصل نمی‌شود. فرخی از جهل و نادانی ملتی می‌نالید که این همه ظلم و تعدی در برابر خود می‌بینند ولی زبان به شکوه باز نمی‌کنند و سکوت کرده‌اند و اعتقاد بر آن دارد که تا ملتی بیدار نشود، در عقب ماندگی محض خواهد ماند:

دردی بدتر از علت نادانی نیست جزء علم دواى این پریشانی نیست
 با آنکه بروی گنج منزل دارد بد بخت و فقیرتر ز ایرانی نیست

(فرخی یزدی، ۱۳۸۹: ۱۸۶)

فرخی با توجه به پیشرفت‌های علمی جهان و عقب‌ماندگی کشور ایران، عامل این موضوع را جهل ایرانیان و غفلت ملت و بی‌تحریکی آنان ذکر می‌کنند:

گر ز باد کبر و نار جهل برتابیم رو شاید آب رفته این خاک باز آید به جوی
 (همان: ۲۰۰)

او معتقد است که جهل و نادانی مردم باعث چپاول کشور شده است:

اذن غارت را به این غارتگران داده است سخت سستی و خون سردی و نادانی و اهمال ما
 (همان: ۸۵)

نتیجه

۱. أمل دنقل و فرخی یزدی، هر دو همه مشکلات جامعه را تنها ناشی از دستگاه حاکم نمی‌دانند، بلکه با تحلیل انتقادی شرایط اجتماعی معتقدند که مردم نیز در ایجاد این مشکلات سهیم هستند، به همین دلیل در جای جای اشعار خود و به صورت‌های مختلف به این مسئله اشاره کرده‌اند.
۲. هر دو شاعر برای بیان مسائل از جنبه‌های مختلف بلاغی استفاده نموده‌اند که باعث تأثیرگذاری بیش از پیش بر روی خوانند شده است.
۳. اشعار اعتراضی این دو شاعر در حوزه مسائل سیاسی و اجتماعی بسیار فراوان است و در بطن خود مضامینی همچون آزادی‌خواهی، فراخوانی مردم برای آزادی، اعتراض به جهل و غفلت مردم و سکوت آن‌ها، انتقاد از بی‌کفایتی حاکمان زمان، ظلم ستیزی، دعوت به قیام و مبارزه با خودکامگی، عشق به وطن و ... را بر می‌گیرد.
- ۴- عشق به وطن در اشعار دنقل رنگ خشم و غضب به خود گرفته است، در حالی که فرخی افتخارگونه به گذشته وطنش، عشق می‌ورزد و شخصیت‌های اسطوره‌ای ایران را به منزله نماد در شعر وطنی خود بکار می‌گیرد.
- ۵- أمل دنقل در اشعارش به تاراج و غارت ثروت‌های ملی کشور به دست استعمارگران و دست نشانندگان داخلی اشاره می‌کند. هدف فرخی نیز مخالفت با انگلستان و بیرون راندن این دولت استعمارگر از کشور و در مرحله دوم از میان برداشتن دولت‌های دست‌نشانده انگلستان در ایران بوده است.
- ۶- هر دو شاعر به عنوان شاعرانی آگاه و مبارز، همواره حاکمان وقت و کارگزاران آن‌ها را مسؤول فلاکت و عقب ماندگی کشورهایشان می‌دانستند.

کتابنامه

۱. آباد، مرضیه. (۱۳۸۰ش). حبسیه سرایی در ادب عربی. مشهد: دانشگاه فردوسی مشهد.
۲. بهمنی مطلق، یدالله، پور طریفی، علی. (۱۳۹۱ش). «تحلیل مقایسه مضامین برجسته شعر فرخی یزدی و عارف قزوینی». ادبیات پارسی معاصر. شماره دوم. صص: ۱۹-۳۶.

۳. توکلی محمدی، محمد رضا. (۱۳۹۰ش). «بررسی تطبیقی عشق به میهن در اشعار فرخی یزدی و معروف الرصافی». نشریه ادبیات تطبیقی. سال سوم. شماره ۵. صص: ۴۵-۷۲.
۴. الجیومی، سلمی. (۲۰۰۱م). الإتجاهات و الحركات فی الشعر العربی الحدیث. بیروت: مرکز دراسات الوحده العربیة.
۵. حسنونند، صحبت اله. (۱۳۹۴ش). «بررسی تطبیقی جلوه‌های پایداری در شعر فرخی یزدی و عبدالرحمن یوسف». کاوشنامه ادبیات تطبیقی دانشگاه رازی. سال پنجم. شماره ۱۸. صص: ۷۱-۹۷.
۶. درویش، محمود. (۱۹۷۱م). شیء عن الوطن. بیروت: دارالعودة.
۷. دنقل، أمل. (بی تا). الأعمال الشعریة الکامله. بیروت: مکتبه مدبولی.
۸. الدوسری، احمد. (۱۹۹۱م). أمل دنقل شاعر علی خطوط النار. القاهره: دار الغد للنشر.
۹. زرین کوب، عبدالحسین. (۱۳۶۹ش). نقد ادبی. جلد ۲. تهران: امیرکبیر.
۱۰. سپانلو، محمد علی. (۱۳۷۵ش). شهر شعر فرخی. تهران: انتشارات حیدری.
۱۱. سلیمی، علی، چقازردی، اکرم. (۱۳۸۸ش). «نمادهای پایداری در شعر معاصر». نشریه ادبیات پایداری. شماره ۱. صص: ۷۱-۸۸.
۱۲. سهرابی، فرخنده، معروف، یحیی. (۱۳۹۳ش). «بررسی نماد خورشید در شعر أمل دنقل و شفیعی کدکنی». کاوشنامه ادبیات تطبیقی. دانشکده ادبیات و علوم انسانی. سال چهارم. شماره ۱۴. صص: ۲۴-۱.
۱۳. شفیعی کدکنی، محمد رضا. (۱۳۷۸ش). ادبیات فارسی از عصر جامی تا روزگار ما. ترجمه: حجت اله اصیل. تهران: نشر نی.
۱۴. عبدالکریم، منی. (۲۰۱۲م). ۲۵ یناير لماذا؟ و إلى أين؟. اسکندریه: مرکز الإسکندریه للكتاب.
۱۵. فرخی یزدی، محمد. (۱۳۸۹ش). دیوان. به کوشش حسین مکی. تهران: امیرکبیر.
۱۶. کفانی، غسان. (۱۹۶۸م). «أبعاد و مواقف من أدب المقاومة الفلستینیة». مجله الآداب. السنه ۱۶. العدد ۴. صص: ۵-۸.
۱۷. المجلی، نسیم. (۲۰۰۷م). أمل دنقل امیرالشعراء الرفض. بیروت: دار الشروق.
۱۸. محمد خان، مهنور. (۱۳۸۳ش). فکر آزادی در ادبیات مشروطه ایران. پاکستان: مرکز تحقیقات فارسی ایران و پاکستان.
۱۹. المساوی، عبدالسلام. (۱۹۹۴م). البنیات الدلاله فی شعر أمل دنقل. دمشق: الكتاب العربی.

۲۰. مسرت، حسین. (۱۳۸۴ش). زندگی و شعر فرخی یزدی پیشوای آزادی. تهران: ثالث.
۲۱. میراحمدی، مریم. (۱۳۷۱ش). پژوهشی در تاریخ معاصر ایران. مشهد: انتشارات آستان قدس رضوی.
۲۲. نجاتی، غلامرضا. (۱۳۵۱ش). جنبش ملی مصر از محمدعلی تا جمال عبدالناصر. تهران: سهامی انتشار.



الدكتور موسى برنيان^١ (أستاذ مساعد في قسم اللغة الفارسية و آدابها بجامعة رازى، كرمانشاه، إيران، الكاتب المسئول)
الدكتورة حديث داراي (دكتورة في قسم اللغة العربية و آدابها و الاستاذة المحاضرة بجامعة رازى، كرمانشاه، إيران)

مقارنة المضامين الاحتجاجية في القصائد السياسية والاجتماعية لأمل دنقل وفرخي يزدي

الملخص

أمل دنقل وفرخي يزدي من الشعراء المعاصرين المصري و الإيراني الذين وضعوا قصائدهم في خدمة التعبير عن معاناة شعوب مجتمعاتهم و كلاهما من الشعراء الملتزمين. هؤلاء الشعراء استخدموا القلم كأفضل السلاح في هذا الطريق. هم احتجوا فى اشعارهم لإثارة الناس من نوم الغفلة و انتفضوا أمام الحكام الجبارين الذين أذوا الناس بظلمهم. أمل دنقل و فرخي يزدي استفادوا من الموضوعات المشابهة في أشعارهم، هذه الموضوعات هي: احتجاج لفقدان الحرية، انتقاد من الحكام، إثارة الناس للقيام و مكافحة الاستبداد. النهج الذى اعتمدها في هذا المقال هو المنهج الوصفي-التحليلي. هذا المنهج يصف المضامين المشتركة في أشعارهم على إطار الشعر الاحتجاجي. وضح أنّ أمل دنقل و فرخي يزدي كلاهما من الشعراء الملتزمين. نحن في هذا المقال نعرف هذين الشاعرين و أوضاعهم السياسية و الاجتماعية.

الكلمات الرئيسية: أمل دنقل، فرخي يزدي، الشعر الاحتجاجي، الأوضاع السياسية و الاجتماعية.

پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی
پرتال جامع علوم انسانی